

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

الحاج خليل الله ناظم باختري
همبورگ - ۱۶ مارچ ۲۰۱۴

نام استاد استادان، جاودان باد!

جناب محمد يوسف خان يوسف، که در اول معلم و بعداً معاون در اخير مدير ليسۀ عالی نجات بود، در سال یک هزار و نه صد و نود عيسوی، با فامیل خود در شهر همبورگ جرمنی پناهنده شد و من با ایشان در مرکز اسلامی - کلتوری افغانستان شهر همبورگ از طریق محترم عبدالحی ذاکروال آشنا شدم. در روزهای نخست ملتفت گردیدم که جنابشان یک شخصیت پرهیزگار، مهربان، متین، بُردبار و غمخوار میباشد و من در طول سالها خاطرات زیادی از آن استاد دانا و عالیقدر دارم و برخی از آنها را قابل یادآوری میدانم:

روزی به حضورداشت استاد معظم بطور غیرمترقب بین من و یکی از وطنداران که معلومات غیر کافی دینی داشت، بحث صورت و نزدیک بود موضوع به مشاجره کشانیده شود. استاد فوری مرا مخاطب قرار داده و گفت با کسی که معلومات شرعی و حقوقی نداشته باشد، بحث بی مورد است و آزردهی بار می آورد. از آن به بعد اندرز استاد را مد نظر گرفتم و فراموش نکردم.

باری به استاد عرض کردم و گفتم به رنگ موی حساسیت دارم، چون المانیم ضعیف است لطف فرموده با من به یک دواخانه تشریف ببرید، تا اگر آنها کدام رنگ بدون حساسیت داشته باشند، تا از آن استفاده کنم. پذیرفتند و رفتیم و استاد به یک دواخانه داخل شد و از نفر موظف آن همین موضوع را استفسار کرد. او چیزهائی به استاد گفت که البته جوابش منفی بود. میخواستیم از دواخانه خارج شویم، ولی استاد دوباره نزد آن شخص رفته و گفت شما المانی هستید؟ وی به جواب گفت بلی من المانی هستم. استاد فرمود پس چرا بدون مراعات گرامر گپ

زدی؟ آن شخص از استاد پرسید: شما المانی هستید، استاد فرمود نه من افغان هستم. دوافروش معذرت خواست و گفت حقا که من بدون رعایت گرامر سخن گفتم. این نشاندهنده آن است که استاد به لسان المانی تسلط کامل داشت.

من به عینک ضرورت داشتم و داکتر چشم نمره چشمان مرا مشخص و نسخه ای داد تا عینک مطلوب را از یکی از مغازه های عینک فروشی بگیرم، که طبق تعامل پول قیمت آن را اداره سوسیال میپرداخت و بایستی قیمت چوکات آن از بیست مارک تجاوز نمیکرد { در آن وقت پول مروج آلمان مارک بود}. مغازه عینک فروشی وقت تیار شدن آنرا تعیین کرده و در روز موعود گفتند، باید من صد مارک بپردازم و عینک را بگیرم. گفتم پول قیمت آن را اداره سوسیال میدهد. گفتند آری میدهد، ولی چوکات عینکی را که شما خوش کرده اید قیمتش یک صد و بیست مارک است که پول شیشه های آن را با بیست مارک چوکاتش سوسیال امت میدهد. چون با خود پول نداشتم عینک را نگرفتم و گفتم روز دگر می آیم. در خانه با خود فکر کردم که توان پرداخت آن را ندارم و از طرف دگر روز اول به من نگفتند که قیمت چوکات عینک یک صد و بیست مارک است. لهذا خاموشی اختیار کردم، تا این که سه مکتوب پیاپی آمد و در مکتوب سوم، قیمت چوکات عینک را با جریمه اش تا یکصد و هشتاد مارک بالا بردند. جریان را به استاد گفتم، زحمت را متقبل شده و به مغازه عینک فروشی رفتیم. روی تصادف آمر عمومی مغازه، آنجا بود. استاد قضیه را یکایک حکایت کرد و آمر عمومی مغازه گفت: فروشنده و مشتری هر دو ملامت هستند و ملامتی مشتری از خاطری زیادتر است که در مقابل مکاتیب ما بی اعتنائی کرده است. استاد فرمودند مشتری {ناظم باختری} معذرت میخواهد. آمر عمومی مغازه در ذیل مکتوب اخیر نوشت: از این که مشتری عینک را نگرفته از تادیه یکصد و هشتاد مارک معاف مییابد.

یکی از دوستان که استاد را به ترجمانی بُرده بود، گفت در ختم کار میخواستم حق الزحمه استاد را بدهم. استاد برآشفته شده و اظهار داشت من برای اخذ پول ترجمانی نمیکنم، بلکه برای ثواب و کمک به وطنداران ترجمانی میکنم.

استاد در وطن و خارج از وطن به صدها و هزاران شاگرد داشت و به هر محفلی که حضور بهم میرسانید، دو سه نفر از شاگردانش به دستبوسیش میشتافتند، شاگردانی که خود اکنون داکتر، انجینیر، استاد و غیره هستند. بنابران روا و بجاست، تا جناب محمد یوسف خان یوسف را استاد استادان گفت.

استاد استادان به الهیات و ادبیات علاقه و دسترس خاصی داشت و در بحثهای دینی و ادبی از من سؤالاتی میکرد. شعرم را میپسندید و به صیغه تشویق مرا استاد سخن میگفت، که از

نارسائی در عرق تر میشدم. استاد استادان در ختمهای روزهای پنجشنبه در مرکز اسلامی و کلتوری افغانستان {شهر همبورگ} اشتراک میورزید و بعد از آن جنابشان، من و محمد برهان یوسف، پسرش غرض صرف غذا به رستوران مولانا میرفتیم و در خلال آن از صحبتهای استاد مستفید میشدیم. فامیل استاد میخواست جشن نود سالگی آن شخصیت کمیاب را تجلیل کند، دریغا که:

اجل می آید و آید به یک دم مُقدر گشته عمر بنی آدم
نه سبقت و نه تاخیر و نه توفیر نه بیشتر میشود، نی میشود کم

استاد استادان جنت مکان باد و نام نایش جاودان باد!!!

از زبان استاد استادان، محترم محمد یوسف یوسف، سابق مدیر لیسه امانی:
از کارهای نامطلوب دست بردارید؛

نام من یوسف و نام والدم یعقوب است
دین ما سر تا قدم، یک دین پاک و خوب است
ای مسلمانان در حکم خدا و مُصطفی
کُشتن و قتل و قتال، یک کار نامطلوب است

استاد استادان پسر والی محمد یعقوب خان بود